روزنامه شرق

چهارشنبه ۲۹ مهر ۱۴۰۵
۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۴۸
۲۱ اکتبر ۲۰۲۶
سال بیست‌وسوم
شماره ۵۵۰۶
۴۰ هزار تومان
۸ صفحه



سعید توکلی، معاون وزیر نفت و مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران، عارضه ناترازی انرژی و راهکارهای آن را واکاوی می‌کند

گذر از زمستان دشوار گاز با همراهی مردم

۳

در «شرق» امروز می‌خوانید: کلمات دروغگوها را لو می‌دهند • محدودیت تجمع در بخش‌هایی از پاریس • خشایارشا در آتن، روبیو در بن‌بست/ شهرام شمالی • درگذشت باستان‌شناس سرشناس

پایتخت در کانون رایزنی‌های منطقه‌ای؛ بررسی اهداف سفر عاصم منیر هم‌زمان با حضور وزیر خارجه روسیه

مأموریت دشوار در تهران

گزارش تیتر یک را در صفحه ۲ بخوانید

اعضای شورای شهر تهران مصوبه جدید دولت برای تمرکززدایی از پایتخت را نقد کردند

نسخه تکراری نجات



این گزارش را در صفحه ۷ بخوانید. عکس: gettyimages

یادداشت

اهتمام نخبگان برای خشم‌پرهیزی اجتماعی



صالح نقره‌کار
وکیل دادگستری

۱. اگر خبر منتشرشده درباره سوءقصد به دکتر عباس آخوندی تأیید شود، فارغ از آنکه بررسی‌های رسمی چه ابعادی از ماجرا و انگیزه‌های احتمالی آن را روشن کند، این رخداد می‌تواند فرصتی برای تأملی جدی درباره وضعیت اخلاقی و اجتماعی جامعه ایران باشد؛ جامعه‌ای که بیش از هر زمان به عقلانیت، مدارا، گفت‌وگو و بازسازی اعتماد عمومی نیاز دارد. مسئله فقط امنیت یک چهره سیاسی یا تعرض احتمالی به یک شهروند نیست؛ مسئله این است که با اختلاف‌های فکری و سیاسی خود چه می‌کنیم و تا چه اندازه اجازه می‌دهیم خشم، کینه و نفرت بر مناسبات اجتماعی ما سایه بیفکند.

۲. در هر جامعه‌ای، اختلاف‌نظر امری طبیعی و حتی ضروری است. آنچه جامعه را به سوی بحران سوق می‌دهد، نه وجود اختلاف، بلکه تبدیل اختلاف به خصومت و تبدیل مخالف به دشمن است. هنگامی که دوقطبی‌سازی به شیوه مسلط رقابت سیاسی تبدیل می‌شود، مرز میان نقد و تخریب، رقابت و دشمنی و مخالفت و حذف به تدریج از میان می‌رود. در چنین فضایی، دیگری دیگر شهروندی با دیدگاهی متفاوت نیست؛ به مانعی تبدیل می‌شود که باید بی‌اعتبار، طرد یا از میدان خارج شود. خطر خشونت از همین نقطه آغاز می‌شود؛ جایی که انسان، پیش از آنکه هدف تعرض فیزیکی قرار گیرد، در زبان و ذهن عمومی از دایره احترام و همدلی بیرون رانده می‌شود.

۳. البته درباره هر حادثه مشخص باید میان واقعیت‌های اثبات‌شده، احتمال‌ها و داوری‌های سیاسی تمایز گذاشت. نمی‌توان صرف انتشار یک خبر را دلیل قطعی وقوع همه ابعاد گزارش‌شده آن دانست یا بدون شواهد معتبر، انگیزه‌ای خاص را به اشخاص و گروه‌ها نسبت داد. با این همه، مستقل از سرانجام بررسی‌های مربوط به این خبر، ضرورت مقابله با فرهنگ خشونت و نفرت‌پراکنی موضوعی عمومی و انکارناپذیر است. دفاع از امنیت و کرامت انسان نباید به گرایش سیاسی او وابسته باشد؛ همان‌گونه که نمی‌توان خشونت علیه مخالفان خود را محکوم کرد، اما در برابر خشونت علیه رقیبان یا منتقدان خویش سکوت اختیار کرد.

۴. تاریخ معاصر ایران تجربه‌های تلخی دارد که بازخوانی آنها می‌تواند برای امروز ما آموزنده باشد. ترورهای سازمان‌یافته و کارنامه خشونت‌بار سازمان مجاهدین، قتل‌های محفلی کرمان، اسیدپاشی‌های اصفهان و قتل‌های زنجیره‌ای دهه ۱۳۷۰، هریک در زمینه و شرایط متفاوتی شکل گرفته‌اند و نباید از نظر ماهیت، انگیزه‌ها یا مسئولیت‌های حقوقی یکسان تلقی شوند. با این حال، همه این تجربه‌ها از زوایای مختلف، ضرورت دفاع از جان انسان، حاکمیت قانون و مقابله با منطق حذف را به یاد ما می‌آورند. هیچ ادعای سیاسی، عقیدتی، اخلاقی نمی‌تواند مجوزی برای سلب حق حیات و کرامت دیگری باشد. جامعه‌ای که از گذشته خود درس نگیرد، در معرض آن است که صورت‌های تازه‌ای از خطاهای پیشین را بازتولید کند.

۵. قتل‌های محفلی کرمان از این جهت تأمل‌برانگیز است که در روایت‌های مربوط به آن، ادعاهای اخلاقی و ارزشی برای توجیه اعمالی خشونت‌بار مطرح شده بود. این تجربه بار دیگر نشان می‌دهد که هیچ فرد یا گروهی حق ندارد خود را در جایگاه قاضی مطلق بنشاند و به نام اصلاح جامعه، عدالت یا دفاع از ارزش‌ها، درباره جان دیگران تصمیم بگیرد. اسیدپاشی‌های اصفهان نیز فارغ از پیچیدگی‌های پرونده و بحث‌های مربوط به انگیزه‌ها و عاملان، به احساس امنیت عمومی آسیب رساند. قتل‌های زنجیره‌ای نیز پرسشی بنیادین درباره امنیت شهروندان در برابر حذف فراقانونی و ضرورت پاسخ‌گویی نهادهای مسئول مطرح کرد. درس مشترک این وقایع، ضرورت پاسداری از قانونی است که باید از حق حیات و امنیت همه شهروندان، بدون تبعیض، حمایت کند.

۶. در فرهنگ دینی ما نیز عقلانیت، حلم، خویشتن‌داری و مهار خشم جایگاهی اساسی دارند. قرآن کریم در وصف نیکوکاران از کسانی یاد می‌کند که خشم خود را فرومی‌خورند و از مردم درمی‌گذرند: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» (آل‌عمران، ۱۳۴). همچنین در آیه ۱۲۵ سوره نحل، دعوت به راه پروردگار با حکمت، اندرز نیکو و گفت‌وگو به شیوه‌ای بهتر پیوند خورده است. این آموزه‌ها را می‌توان مبنایی برای اخلاقی اجتماعی دانست که در آن، قدرت انسان نه در توانایی انتقام، بلکه در ظرفیت مهار خشم و رعایت حق دیگری سنجیده می‌شود. دین‌داری در عرصه عمومی، هنگامی به فضیلتی اجتماعی تبدیل می‌شود که به کاهش خشونت، افزایش انصاف و تقویت امکان هم‌زیستی یاری برساند.

۷. مدارا البته به معنای بی‌تفاوتی در برابر ظلم یا چشم‌پوشی از خطا نیست. می‌توان با یک اندیشه مخالفت کرد، اما حق حیات و امنیت صاحب آن اندیشه را به رسمیت شناخت؛ می‌توان منتقدی جدی بود، اما به تحقیر و تهدید متوسل نشد و می‌توان برای تحقق عدالت ایستادگی کرد، بدون آنکه انتقام را جایگزین قانون کرد. مدارا یعنی اختلاف را بپذیریم، بی‌آنکه به خصومت تن دهیم و از اصول خود دفاع کنیم، بی‌آنکه انسانیت دیگری را انکار کنیم.

۸. ادبیات فارسی نیز میراثی ارزشمند برای بازاندیشی در این اخلاق اجتماعی در اختیار ما گذاشته است. سعدی در ابیاتی که به نمادی از همبستگی انسانی تبدیل شده‌اند، می‌گوید: «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند». این سخن فقط دعوتی شاعرانه به مهربانی نیست؛ یادآوری وابستگی متقابل انسان‌هاست. جامعه‌ای که رنج دیگری را بی‌اهمیت می‌شمارد، دیر یا زود در برابر رنج خویش نیز تنها خواهد ماند. امنیت و آرامش، امتیاز اختصاصی هیچ گروهی نیست؛ سرمایه‌ای مشترک است که حفظ آن به احترام متقابل و پذیرش حقوق برابر شهروندان بستگی دارد. حافظ نیز در توصیه‌ای ماندگار می‌گوید: «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است/ با دوستان مروت با دشمنان مدارا». اهمیت این سخن در آن است که مدارا را درست در دشوارترین موقعیت اخلاقی، یعنی مواجهه با مخالف، ضروری می‌داند. مدارا با کسی که مانند ما می‌اندیشد، چندان دشوار نیست؛ بلوغ اخلاقی و اجتماعی زمانی آشکار می‌شود که بتوانیم حق مخالفت را برای کسی به رسمیت بشناسیم که با او اختلافی جدی داریم. جامعه‌ای که این ظرفیت را از دست بدهد، ناگزیر به بازتولید چرخه‌ای از خصومت، انتقام و بی‌اعتمادی نزدیک خواهد شد.

۹. اداره جامعه نیز به همین بلوغ نیاز دارد. جامعه را نمی‌توان با خشم اداره کرد و از آن انتظار آرامش داشت. خشم ممکن است در کوتاه‌مدت احساسات را بسیج کرده و صف‌بندی‌های سیاسی را تشدید کند، اما در بلندمدت توان داوری را کاهش می‌دهد، امکان مصالحه را محدود می‌کند و هزینه اختلاف را بالا می‌برد. سیاستی که بر تحریک دائمی احساسات و فعال‌سازی گسست‌های اجتماعی استوار باشد، شاید بتواند هوادارانی پرشور گرد آورد، اما الزاما به جامعه‌ای امن‌تر، منسجم‌تر و توانمندتر منجر نمی‌شود. عقلانیت سیاسی برعکس مستلزم پذیرش این واقعیت است که هیچ جریان یا گروهی مالک انحصاری حقیقت و خیر عمومی نیست و مسائل پیچیده جامعه را نمی‌توان با حذف صداهای مخالف حل کرد. در همین روزها، آقای باهنر در مصاحبه با خبرآنلاین به نادرستی خبری درباره خانم زینب ابوطالب (مجری تلویزیونی شبکه افق) مطرح می‌کند که او در خارج کشور اقامت گزیده است و انبوهی از بازتاب‌های خشم اجتماعی در فضای مجازی منعکس می‌شود. حال آنکه خبر از اساس کذب بوده و فقط ارتعاشی از جامعه دوقطبی و خشونت کلامی-مجازی در عرصه جمعی نقش می‌بندد. همه این عارضه‌ها محتاج بازخوانی اجتماعی است.

۱۰. جامعه متکثر برای اداره عقلانی اختلاف‌ها، به نهادهای قابل اعتماد، اجرای برابر قانون، رسانه‌های مسئول، آموزش تفکر انتقادی و فضاهای امن برای گفت‌وگو نیاز دارد. اختلاف باید از طریق نقد عمومی، مناظره، انتخابات، سازوکارهای مدنی و مراجع قانونی حل‌وفصل شود، نه با تهدید و خشونت. عقلانیت به معنای بی‌موضعی نیست؛ به معنای مسئولیت‌پذیری در موضع‌گیری است. گفت‌وگو نیز به معنای کنارگذاشتن اصول نیست، بلکه تلاشی برای یافتن راه‌حل‌هایی است که در آنها، اختلاف به دشمنی و رقابت به حذف دیگری منجر نشود.

۱۱. پیامد مهم گسترش خشم و نفرت، فرسایش سرمایه اجتماعی است؛ همان شبکه اعتماد، احساس تعلق و آمادگی برای همکاری که جامعه را قادر می‌کند مسائل مشترک خود را حل کند. هنگامی که شهروندان به یکدیگر بدگمان شوند و هر گروه، گروه دیگر را تهدیدی برای موجودیت خود ببیند، همکاری دشوارتر می‌شود و حتی حل مسائل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز با موانع بیشتری روبه‌رو خواهد شد. جامعه آکنده از کینه، پیش از آنکه در عرصه سیاست آسیب ببیند، در بنیان اعتماد عمومی فرسوده می‌شود. هر بار که تحقیر را جایگزین نقد، انتقام را جایگزین عدالت و طرد را جایگزین گفت‌وگو می‌کنیم، بخشی از امکان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را از دست می‌دهیم.

۱۲. از این‌رو، مقابله با خشونت تنها به شناسایی و مجازات قانونی عاملان حوادث محدود نمی‌شود؛ هرچند اجرای قانون و پاسخ‌گویی قضائی ضرورتی انکارناپذیر است. در کنار آن، باید درباره مسئولیت صاحبان تریبون، نخبگان سیاسی، رسانه‌ها و کنشگران اجتماعی در قبال زبان عمومی نیز اندیشید. کلمات بدون پیامد نیستند. وقتی نفرت‌پراکنی عادی می‌شود، وقتی مخالف به‌جای نقدشدن تحقیر می‌شود و وقتی هر حادثه به فرصتی برای تشدید شکاف‌ها تبدیل می‌شود، زمینه گفت‌وگو محدودتر و امکان تفاهم دشوارتر می‌شود. هیچ‌کس به‌تنهایی مسئول همه شکاف‌های جامعه نیست، اما همه کسانی که در شکل‌دادن به افکار عمومی نقش دارند، در برابر پیامدهای گفتار خود مسئولیت دارند.

۱۳. شایسته است این سنخ اخبار را نه بهانه‌ای برای صف‌بندی تازه و تشدید اتهام‌زنی، بلکه فرصتی برای تأکید بر یک اصل مشترک بدانیم: جان و کرامت انسان‌ها خط قرمزی است که نباید با تغییر گرایش سیاسی، عقیده یا موقعیت اجتماعی افراد جابه‌جا شود. اگر خبر نیز در ابعاد اولیه خود تأیید نشود، اصل ضرورت مقابله با خشونت و بازسازی اخلاق مدارا همچنان به قوت خود باقی است. آنچه اهمیت دارد، پرهیز از داوری شتاب‌زده درباره یک واقعه و در عین حال، غفلت‌نکردن از مسئله بزرگ‌تری است که هر جامعه‌ای ممکن است با آن مواجه شود: عادی‌شدن نفرت و تضعیف ظرفیت هم‌زیستی.

ادامه در صفحه ۴

برگزیده‌ها

مذاکرات تازه در اسلو هم‌زمان با حملات متقابل روسیه و اوکراین برگزار می‌شود

شکاف عمیق‌تر واشینگتن و کی‌یف

۴

پایان کار آپارتمان‌های بلاتکلیف وعده‌ای برای گره‌گشایی یا آغاز یک سرگردانی تازه؟

مصوبه صدور پایان‌کار آپارتمانی رفع تکلیف یا سراب؟

۳

گزارش تحلیلی-آماری «شرق» از ابعاد حقوقی و اجتماعی زنانی که زیر سقف خانه کشته شدند

ردپای خشونت خانگی در ۲۸ پرونده زن‌کشی

۵

گزارش خروج آمریکا از افغانستان منتشر می‌شود

تسویه‌حساب پنتاگون با ژنرال‌های دوران بایدن

۴

نگاه

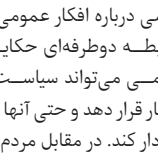
نیم‌نگاهی به بحران مدیریت در کانون‌های وکلا

یادداشتی از ابراهیم ایوبی

۸

یادداشت

مطالبه مردم واقعیت یا برساخته سیاست؟



افشین حبیب‌زاده

یک پرسش قدیمی و دشوار در سیاست این است: مردم از سیاست‌مداران تأثیر می‌پذیرند یا سیاست‌مداران از مردم؟ در نگاه اول پاسخ روشن به نظر می‌رسد. سیاست‌مداران، به‌ویژه در جوامعی که به حمایت عمومی نیاز دارند، ناچارند خواسته‌های مردم را بشناسند و به آنها پاسخ دهند. مردم مطالباتی دارند و سیاست‌مداران برای جلب حمایت جامعه تلاش می‌کنند خود را نماینده آن مطالبات نشان دهند. با چنین نگاهی، نقطه آغاز مردم هستند. اما ماجرا سوی دیگری هم دارد. همان سیاست‌مداری که قرار است به خواسته‌های جامعه پاسخ دهد، از طریق سخنرانی، حزب، رسانه و شبکه‌های اجتماعی درباره مشکلات جامعه حرف می‌زند؛ می‌گوید مسئله اصلی چیست، چه کسی مسئول آن است و چه راه‌حلی باید انتخاب شود. پس سیاست‌مدار فقط از مردم تأثیر نمی‌پذیرد؛ خود او نیز بر برداشت مردم از مسائل اثر می‌گذارد. پژوهش‌های علوم سیاسی درباره افکار عمومی نیز بیشتر از چنین رابطه دوطرفه‌ای حکایت دارند. افکار عمومی می‌تواند سیاست‌مداران را تحت فشار قرار دهد و حتی آنها را به تغییر سیاست وادار کند. در مقابل مردم نیز بخش مهمی از اطلاعات سیاسی خود را از رسانه‌ها، کارشناسان، احزاب و نخبگان دریافت می‌کنند. در برخی پژوهش‌های شناخته‌شده درباره شکل‌گیری افکار عمومی، از جمله مطالعات جان زالر، حتی این فرض که شهروندان درباره همه مسائل سیاسی دارای مواضع ثابت و از پیش شکل‌گرفته‌اند، مورد تردید قرار گرفته است.

اما شاید پرسش مهم‌تر این باشد که خود «مطالبه مردم» چگونه شکل می‌گیرد. فرض کنیم بخش بزرگی از جامعه با کاهش قدرت خرید روبه‌رو شده است. این یک تجربه واقعی است.

ادامه در صفحه ۴

سرمقاله

بی‌قانونی خطرناک‌تر از جنگ



کامبیز نوروزی
حقوق‌دان

حکمرانی یک دورهمی نیست که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو. هر نظام حکمرانی، قانون اساسی دارد، قانون مجازات دارد، قانون آیین دادرسی دارد، حدود تکالیف هر نهاد و دستگاه حکمرانی معلوم و حقوق ملت و آحاد ملت معین است. در یک نظام حکمرانی، قاعده این است که همه چیز باید بر مدار قانون بگردد و جامعه به قانون قرار بیابد.

گفتن ندارد و همه می‌دانند که قانون اساسی ایران همه را در برابر قانون مساوی می‌داند، تبعیض بین آحاد ملت را مردود می‌شمارد، حیثیت و جان و مال و حقوق اشخاص را مصون از تعرض قرار داده است، تفتیش عقاید را بدون هر استثنائی ممنوع کرده و مانع از تعرض به اشخاص به دلیل داشتن عقیده شده است. این یعنی شناسایی آزادی بیان و حق حاکمیت هم از آن ملت، همه ملت، است. رئیس‌جمهور را هم دومین شخصیت قانونی کشور محسوب کرده است. قوانین مهم دیگری نیز وجود دارند که قرار است نظم عمومی را حفاظت کنند؛ قوانین مربوط به اجتماعات، قوانین کیفری، قوانین مربوط به حدود اختیارات هریک از قوای مجریه، قضائیه و مقننه. قانون‌های زیادی هستند؛ با این همه این ایام معلوم نیست قانون در کشور حاکم است یا نه؟ عده‌ای به بهانه دفاع در برابر تجاوز دشمن به کشور، در کوی و برزن یا در تریبون‌ها به برخی شخصیت‌ها با نام و به صراحت ناسزا می‌گویند، نسبت‌های ناروا می‌دهند و آنها را جاسوس می‌خوانند، در مقابل محل کار یا خانه آنها تجمع می‌کنند و شعارهای ناسزاگونه می‌گویند. چرا؟ چون آنها درباره شیوه جنگ و دفاع در برابر دشمن متجاوز و روش پایان جنگ، طور دیگری فکر می‌کنند. در هفته گذشته یک نفر با سلاح به یکی از وزرای پیشین حمله برد و شعارهایی داد. یک روحانی از اعضای محترم مجلس خبرگان، در اظهاراتی درباره مذاکرات با آمریکا، خطاب به مسئولان کشور هشدار داد: «اسلحه را پر می‌کنیم، روی رگبار می‌گذاریم، دستمان روی ماشه است. در صورتی که کاری کنید که خلاف عزت ما باشد، یک خشاب برای هر نفرتان؛ یک خشاب خالی می‌کنیم». اینکه عده‌ای درباره یک مسئله کشور نظراتی متفاوت از مقامات رسمی داشته باشند، طبق اصل آزادی عقیده هیچ مانعی ندارد؛ اینکه آنها عقاید خود را آزادانه بیان کنند، حق طبیعی و قانون است. مشکل شیوه بیان عقیده است. قانون، لااقل روی کاغذ، اجازه نمی‌دهد بیان عقیده به زبان تهدید و ناسزا و با ایجاد فشارهای غیرقانونی و خشونت همراه باشد. توسل به خشونت برای پیشبرد عقیده و هدف، نشانه ضعف استدلال است. دلایل قوی باید و معنوی/ نه رگ‌های گردن به حجت قوی. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند بیش از دیگری نگران و دلسوز کشور است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند بیش از دیگری حق دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی باشد حق مطلق است و به چنین بهانه‌ای اجازه هر کاری به خود بدهد. آیا کسانی که در مورد دفاع در برابر دشمن متجاوز آمریکایی و اسرائیلی و مذاکرات و پایان جنگ نظری غیر از نظر آن گروه دارند نیز مجاز خواهند بود به خیابان بیایند و به شخصیت‌ها ناسزا بگویند و آنها را تهدید کنند؟ پاسخ قانونی و عملی به این پرسش حتما منفی است. هیچ‌یک از دو جریانی که گفته شد، طبق قانون مجاز نیستند به ادعای کشوردوستی و پایبندی به نظام، پای از قانون فراتر بگذارد، توهین و ناسزا بگوید، تهدید کند و دست به سلاح ببرد. پس چرا باید یک جریان خاص از چنین امتیاز ناروایی که خلاف قانون اساسی و قوانین عادی است، بهره‌مند باشد؟ رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و رئیس قوۀ قضائیه می‌بایست با اتکا بر قانون و اختیارات قانونی، با تمام قدرت و همت، احیای قانون و جلوگیری از این همه خشونت کلامی و رفتاری را که به بهانه دفاع و مخالفت با مذاکرات صورت می‌گیرد، در اولویت دستور کارهای خود قرار دهند. سران سه قوه باید مانع از آن شوند که گروه‌هایی کشور، نظام و انقلاب را دستاویزی کنند برای رفتارهای غیرقانونی. هر کس که قوانین همین نظام را به راحتی نقض می‌کند و برای آنها اعتباری قائل نیست، نمی‌تواند مدعی دلسوزی برای نظام باشد. در شرایطی که کشور درگیر بحران‌های متعدد اقتصادی و اجتماعی بوده و مهم‌تر از همه گرفتار تجاوز نظامی دشمن است، شیوه پرخطر تجاوز از قانون برای پیشبرد اهداف سیاسی، تمام نظام حقوقی جمهوری اسلامی را به چالشی سخت می‌کشاند، دستگاه‌های رسمی قانونی را از اعتبار ساقط کرده و عملا آنها را مسلوب‌الاختیار می‌کند و در نهایت امکان برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری را از بین می‌برد. اینها جملگی زیان‌ها و آسیب‌هایی جبران‌ناپذیر برای کشور و نظام خواهد داشت که شاید بدتر از آثار جنگ باشد. و هرچه بیشتر ادامه یابد، خطراتش بیشتر و سخت‌تر می‌شود.

سر چشمه شاید گرفتن به بیل
چو پر شد نشاید گذشتن به پیل